گونه‌شناسی دیدگاه‌های شرق‌شناسان نسبت به پوشش زن مسلمان ـ محمد سمیعی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال شانزدهم، شماره ۶۳ «ویژه زن و خانواده»، تابستان ۱۳۹۸، ص ۱۲۶-۱۵۵

گونه‌شناسی دیدگاه‌های شرق‌شناسان نسبت به پوشش زن مسلمان

محمد سمیعی*

چکیده: نگارنده سخن را با بیان تفاوت رویکرد شرق و غرب در مورد پوشش زنان و تطوّر این تفاوت تا دنیای جدید آغاز می‌کند. به نظر نگارنده اسلام پوشش شرقی زنان را برگزیده، ولی غرب به میراث یونانی خود بازگشت که نقش نظام سرمایه‌داری و محوریت فروش هر چه بیشتر کالا در این میان جدّی است. به دلیل تأثیر دیدگاه خاورشناسان بر پژوهشگران مسلمان، شناخت و نقد رویکرد غربی در این مسأله ضرورت دارد که باید در سه مرحله (پیش از استعمار، استعمار و پس از آن) بررسی شود. مشترکات و تفاوت‌های این سه رویکرد در این مقاله بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: پوشش زنان – رویکرد شرقی و غربی؛ پوشش زنان – مراحل رویکرد غربی به آن؛ خاورشناسان – پژوهش‌های اسلامی؛ استعمار غربی – مسألهٔ حجاب.

*. دانشیار گروه مطالعات ایران دانشگاه تهران m.samiei@ut.ac.ir

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

مقدمه

داستان دنباله‌دار تفاوت شرق و غرب در نوع پوششِ زنان، در حقیقت به دوران هخامنشیان یا پیش از آن بازمی‌گردد. مشاهدات باستان‌شناسی براساس سنگ‌نگاره ها- و نقش مُهرها نشان می‌دهد که زنان ایرانی با وجود برخورداری از فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی گسترده و همچنین آزادی‌های بسیار در زندگی، از پوششی استفاده می‌کردند که کاملاً بدن آنها را می‌پوشانیده است. وجود چنین پوششی، برخاسته از این نگرش بوده که زنان ایرانیِ دورهٔ هخامنشیان، برخلاف زنان یونانیِ هم‌عصر خویش، برهنگی و تن‌نمایی را زشت و ناروا می‌شمردند. البته این نوع پوشش، منافاتی با فعالیت‌های وسیع اجتماعی و اقتصادی آنان نداشته و در مقایسه با زنان یونانیِ هم‌عصر خود، حق بیشتری برای تملّک اموال و املاک داشتند. مردان ایرانی نیز نسبت به زنان خود غیرت بیشتری می‌ورزیدند تا آنجا که تاریخ‌نویسانِ یونانی از رفتار شاهان ایرانی که زنان خود را در مجالس میگساری شرکت نمی‌دادند شگفت‌زده می‌شدند.

در طول تاریخ، این تفاوت شرق و غرب تا دنیای جدید امتداد یافت. دین اسلام مانند دیگر ادیان ابراهیمی روی پوشش زنان تأکید ورزید و سنّت شرقی را برگزید و وقتی مردم ایران به اسلام گرویدند، همان سنّت را برای قرن‌ها پاس داشتند. اما تمدّن غرب بیش از آن‌که در این موضوع، راه ادیان ابراهیمی را پیش گیرد، به میراث یونانی خویش بازگشت و رفته رفته در غربِ مدرن یکی از مصادیق «آزادی زنان» آزادی بدون حد و حصر در انتخاب پوشش دانسته شد.

در مورد موضع تمدّن غربِ مدرن نسبت به پوشش زنان، هرگز نباید پارادایم غالب سرمایه‌داری را فراموش کرد. سرمایه‌داری برای جذّاب کردن و فروش کالاهای خود، دست به دامن زنان می‌شود. امروزه بسیاری از تبلیغات تجاری به

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

نوعی از این جذّابیت بهره می‌گیرد و اگرچه صحنه‌های صریح روابط جنسی مستقیماً نمایش داده نشود ولی در واقع، بسیاری از تبلیغات تجاری، اقتباسی از آن صحنه‌هاست. از این‌رو، می‌توان فرهنگ کنونی حاکم بر غرب را «فرهنگ استریپتیز» خواند که در حقیقت فرهنگ چشم‌چرانی است. تا وقتی که اندام برهنه و نیمه‌برهنهٔ زنان، مایهٔ فروش کالاها و خدمات بیشتر و بیشتری می‌شود و به تبلیغات تجاری جذّابیت دو چندان می‌بخشد، این فرهنگ بیشتر و بیشتر به کانون اقتصاد و تمدن غرب تبدیل می‌شود.

اما نمی‌توان انکار کرد که امروزه تمدن غرب از نظر دانش و فناوری، دست بالا را دارد و قدرت برتر جهانی است. غرب با اتّکا بر قدرت سخت و با استفاده از دانش خود و نیز با موتور برتر رسانه‌ای که در اختیار دارد، در میدان جنگ نرم نیز دارای توان برتر است. از این رو، تحلیل دانشمندان شرق‌شناسِ غربی نسبت به مسألهٔ حقوق و پوشش زن مسلمان، شنونده‌های بسیاری حتی در شرق و در جهان اسلام دارد، اگرچه پس از انتشار کتاب *شرق‌شناسی* تألیف ادوارد سعید در سال ۱۹۷۸، مشخص شد که چیزی که به عنوان شرق‌شناسی در دانشگاه‌های غرب مطرح بوده، نه پدیده‌ای علمی و دانشگاهیِ اصیل بلکه پدیده‌ای در جهت توجیه و ترویج آکادمیک آمال استعماری و سلطه‌طلبی غرب است.

بنابراین لازم است در چنین شرایطی، هر مسأله‌ای که بخواهد در شرق به صورت همه جانبه مورد بررسی قرار گیرد، نوع نگاه غرب و به ویژه شرق‌شناسان به آن مسأله نیز مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد. حجاب و پوشش زنان اگرچه به خودی خود یک مسألهٔ مرتبط با جامعهٔ اسلامی است، ولی باید پذیرفت امروزه بی‌حجابی و بدحجابیِ موجود در جوامع اسلامی یکی از تأثیرات نفوذ و رخنهٔ فرهنگ غرب است. سردمداران فکری و نظری این نفوذ و رخنه، تا اندازه‌ای همان شرق‌شناسان

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

هستند، زیرا آنان خوراک اصلی را برای سیاست‌مداران و رسانه‌های غربی که شرق را مورد خطاب قرار می‌دهند، فراهم می‌سازند.

این پژوهش در پی آن است که گونه‌های فکری فعّال حول محور پوشش زن مسلمان را در جریان شرق‌شناسی مورد شناسایی و اهداف و روش‌های آنان را مورد تحلیل و بررسی قرار دهد. با توجه به تأثیر جدّی که تحلیل‌های شرق‌شناسان از طرفی بر رسانه‌ها و محصولات هنری غربی و از طرف دیگر، بر افکار عمومی و گرایش‌های سیاسی جوامع غربی و شرقی دارند، شناخت و نقد آنها می‌تواند بسیار مهم و تأثیرگذار باشد. همچنین با عنایت به آثار وسیعی که این تحلیل‌ها بر افکار عمومی زنان مسلمان و ایرانی می‌گذارند، آگاهی دادن از کارکردها و اهداف واقعی آنها می‌تواند روشن‌گر چهره واقعی جریان شرق‌شناسی باشد و جریان جنبش‌های فکری زنان کشورمان را از قبول چشم‌بستهٔ نسخه‌های غربی باز دارد.

برای درک گونه‌های مهم موجود در جریان شرق‌شناسی از روش‌های کیفی جهت گونه‌شناسی استفاده می‌شود. به‌طور کلی، شرق‌شناسی را می‌توان دارای سه پارادایم مختلف دانست: دوران پیش از استعمار، دوران استعمار و دوران پسا استعمار. تلاش این پژوهش اینست که در هر یک از این سه پارادایم، گونه‌های مختلف و جریان‌های غالب بر نوع نگاه شرق‌شناسان را به مسألهٔ حقوق و پوشش زنان واکاوی کند. لازم به ذکر است که در این پژوهش، شرق‌شناس به هر متفکّر و نویسندهٔ غربی و غیر مسلمانی اطلاق می‌شود که فارغ از این‌که در چه زمینه‌ای تخصّص داشته باشد، در مورد شرق و به‌ویژه مسائل مربوط به پوشش زن مسلمان سخن گفته باشد. بنابراین، غربیانی که در مورد شرق تألیفاتی داشته باشند ولی در مورد پوشش زن مسلمان به‌طور خاص مطالبی را عنوان نکرده‌اند، مورد توجه این پژوهش نیستند. همچنین غربیانی که مسلمان شده باشند و نیز مسلمانان مهاجری که در

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

غرب زندگی می‌کنند و در مورد حجاب و پوشش زنان کتاب‌هایی منتشر کرده‌اند، مورد نظر نبوده‌اند.[1]

در دوران پیش از استعمار، دو گونهٔ شرق‌شناسی، یکی نگاه متعصبانهٔ مسیحی و دیگری نگاه اصلاح‌گرانهٔ مسیحی قابل تشخیص است که اولی با دشمنی و عناد به اسلام می‌نگریسته، ولی دومی نسبت به اسلام و تعالیم آن از جمله حقوق زنان و وضعیت اجتماعی آنان اشتیاق نشان می‌داده است. در دوران استعمار، به‌طور عمده یک گونه شرق‌شناسی وجود دارد و نگاه حاکم بر شرق‌شناسی، نوعی خود برتر بینیِ غرب بوده و تمدّن غرب در صدد متمدّن کردنِ شرق به‌اصطلاح وحشی بوده است. در دوران پسااستعمار نیز دو گونه قابل تشخیص است. گونهٔ نخست، همان نگاه‌های سلطه‌جویانهٔ استعماری هستند که این‌بار خود را در لباس یک گفتمان ملایم نشان می‌دهند ولی همچنان پوشش زن مسلمان را بر نمی‌تابند. اما گونهٔ دوم، منتقد امپریالیسم غربی است و نگاه بازتری در تحلیل حقوق زن مسلمان و پوشش وی دارد. بررسی خود را با نخستین دوران شرق‌شناسی آغاز می‌کنیم.

دوران پیش از استعمار

در دوران پیش از استعمار با دو گونه از شرق‌شناسی برخورد می‌کنیم. گونهٔ نخست که نگاه غالب به مسلمانان در این دوران است، نگاهی کلیسا محور و شکل‌گرفته بر پایهٔ تعصّب مسیحی است. اصولاً بنیان‌گذار شرق‌شناسی را یوحنای

۱. کتاب‌های زیادی به زبان انگلیسی در مورد حجاب توسط مسلمانان اعم از غربیانی که به اسلام گرویده‌اند و یا مسلمانان مهاجر، منتشر شده است. برای نمونه نگاه کنید به:

Katherine Bullock, *Rethinking Muslim Women and the Veil: Challenging Historical & Modern Stereotypes* (London: The International Institute of Islamic Thought, 2002).

Sajida Sultana Alvi, Homa Hoodfar, and Sheila McDonough (editors), *The Muslim Veil in North America: Issues and Debates* (Toronto: Women's Press, 2003).

Fadwa El Guindi, *Veil: Modesty, Privacy and Resistance* (Oxford and New York: Berg, 1999).

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

دمشقی (متوفای ۱۳۱قمری) دانسته‌اند که اسلام را دینی کفرآمیز و پیامبر اسلام ﷺ را فردی گمراه می‌پنداشت. او معتقد بود پیامبر اسلام تحت هدایت یک راهب آریانیست،[۱] عقایدش را از عهد جدید و قدیم به صورت گزینشی انتخاب کرده و به هم بافته است. این نوع نگاه به اسلام و مسلمانان در سده‌های میانه امتداد یافت و کمابیش تا دوران عصر روشنگری ادامه داشت. نگاه رسمی کلیسا به اسلام را می‌توان در آثار هنری این دوره پی گرفت و همین نگاه در نمایشنامهٔ اهانت‌آمیز ولتر فرانسوی در مورد پیامبر اسلام (۱۷۴۱)[۲] که چند بار در انگلستان نیز اجرا و تجدید چاپ شد، ترسیم شده است. طبعاً همهٔ تعالیمی که اسلام در مورد حقوق و تکالیف زنان، ازدواج، طلاق، تعدّد زوجات و روابط جنسی داشت در همین پارادایم تفسیر و درک می‌شد و البته به عنوان الحاد و ضلالت، مورد مخالفت قرار می‌گرفت. این نگاه اما با پوشش زنان مسلمان مشکلی نداشت، زیرا زنان مسیحی نیز به‌هنگام ورود به کلیسا باید سر خود را می‌پوشانیدند. ولی پوشش زن در فرهنگ کلیسا ـ بر خلاف اسلام ـ با ضعیف بودن جنس زن و تحت نفوذ سلطهٔ شیطانی[۳] قرار داشتن وی، گره خورده بود و با گناه اصلی[۴] نیز ارتباط داشت.

اما نگاه منفی به اسلام در میان نخبگان مستقل از سیطرهٔ کلیسا عمومیت نداشت. گروهی از نخبگان که در حقیقت، پیشگامان عصر روشنگری بودند، نگاه متعادل‌تری به اسلام داشتند و گاهی حتی از تعالیم اسلام دفاع می‌کردند. این دومین گونه از شرق‌شناسی است که در دوران پیش از استعمار با آن برخورد می‌کنیم. کاملاً

۱. آریانیسم یک مکتب فکری توحیدی است که توسط آریوس (۲۵۰ـ۳۳۶ میلادی)، کشیشی از اسکندریه، به وجود آمد. این مکتب مخالف تثلیث است و عیسی را آفریده، و نه فرزند خداوند می‌داند.

2. Mahomet the Impostor.
3. demonic influence.
4. original sin.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

برعکسِ نگاه متعصّبانه و عنادآمیز گونهٔ نخست، توماس مورگان،[1] ماتئو تیندال[2] و پیتر آنت[3] هرکدام به شیوهٔ خود، از اندیشهٔ «توحید اسلامی» الهام گرفتند تا بدعت‌های مسیحیّت را از جمله تثلیث،[4] تجسّم[5] و گناه اصلی، ابطال کنند. به ویژه، آنان تسامح و تساهل اسلامی را که اجازهٔ آزادی دین و اندیشه به غیر مسلمانان می‌داده و آنان را به عنوان شهروند می‌پذیرفته، دلیلی بر اشتباه بودن تعلیمات کلیسا می‌دانند که مخالفان خود را به هیچ وجه، بر نمی‌تابیده و حتی حق شهروندی را از آنان می‌ستانده است.[6]

در نگاه بعضی از متفکّران قرن هجدهم، محمدﷺ، یک مصلح دینی به مراتب مهم‌تر از مارتین لوتر[7] بوده است. در حقیقت، از نظر ایشان، اصلاحاتی که لوتر در مسیحیت انجام داد نیز تنها در پی تطبیق دادن مسیحیّت با اسلام صورت گرفت.[8] حتی از نظر برخی پژوهش‌گران، مأموریّتی که پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی داشت به نوعی نخستین و حتی مهمترین «اصلاحات پروتستانی» بوده که در تاریخ شکل گرفته و او می‌خواسته دین اصلی و ناب موسی را احیا کند و بنابراین «اسلام، نماد بازگشتی به فکر الاهی و سیاسی ناب موسائی است».[9] نزد بعضی از این متفکّران، اسلام دین جدیدی نبوده بلکه «بازگشت به مقصد اصلی دین مسیحیّت است».[10] حتی می‌توان نشان داد که از نظر برخی از اندیشمندان آن دوران، اسلام

1. Thomas Morgan.
2. Matthew Tindal.
3. Peter Annet.
4. Trinity.
5. the incarnation.
6.Humberto Garcia (2012) *Islam and the English Enlightenment 1670–1840* (Baltimore: The Johns Hopkins University Press), p. 5.
7. Martin Luther.
8. ibid, p. 13.
9. ibid, p. 17, 224.
10. ibid, p. 163.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

دینی جدای از یهودیّت و مسیحیّت نیست و نیز محدود به جغرافیا و یا عقاید انحصاری نمی‌باشد، بلکه نفس سنّت پیامبری (چه در موسی علیه‌السلام، چه عیسی علیه‌السلام و چه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) سنّتی اصلاح‌گرا و انقلابی است که در نهضت رومانتیسیسم قرن هجدهم تجسّم مجدّد یافته است.[1]

در چنین پس‌زمینه‌ای است که باید نظرات جالب و مثبت یکی از این نخبگان سال‌های آغازین قرن هجدهم را دربارهٔ نظام حقوق و پوشش زن در اسلام، مورد توجه قرار داد. این شخص لیدی ماری ورتلی مونتاگو،[2] همسر سفیر انگلستان در عثمانی است. او در مجموعه‌ای با عنوان *نامه‌های سفارت ترکیه*[3] که حاوی نامه‌هایش در سال‌های ۱۷۱۷ ـ ۱۷۱۸ در طول سفر به عثمانی می‌باشد، نظرات خود را بیان کرده است. این مجموعه برای نخستین بار پس از فوت او در سال ۱۷۶۳ به چاپ رسیده است. لیدی مونتاگو در نامه‌هایی که به دقّت و با ظرافت نوشته شده، به دنبال درس گرفتن از نظام حقوق و ارزش زنان در امپراتوری عثمانی است. جمله‌ای که از این اثر مونتاگو بیش از همه شهرت یافته، اینست که زنان عثمانی «از همهٔ زنان جهان آزادترند.»

مونتاگو در تألیف این اثر تحت تاثیر کتابی بوده که در سال ۱۷۰۶ توسط جان تولند، بدون ذکر نام نویسنده، با عنوان *نامه‌ای از یک پزشک عرب به استادی مشهور در دانشگاه هال در ساکسونی* نوشته شده است.[4] تولند در این نامهٔ فرضی به اعتراضاتی که معمولاً ضد اسلام وارد می‌شده از زبان یک پزشک عرب پاسخ

1. ibid, p. 21.
2. Lady Mary Wortley Montagu.
3. *The Turkish Embassy Letters* (1763).
4. John Toland (1706?) *A letter from an Arabian physician to a famous professor in the University of Hall in Saxony, concerning Mahomet's taking up arms, his marrying of many wives, his keeping of concubines, and his paradise*, London?

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

داده است. او در این گفتگو نشان می‌دهد که اسلام با مخالفان خود مدارای بیشتری در مقایسه با مسیحیّت دارد و مذهب پروتستان به اسلام نزدیک‌تر است تا به مذهب کاتولیک. سپس ضمن دفاع از جواز چند همسری در اسلام، این کار را به خاطر این می‌داند که لذّت جنسی در اسلام بر خلاف نظریهٔ گناه اصلی در مسیحیت، ناپسند نیست. او از زبان آن پزشک عرب چنین استدلال می‌کند: «اگر شما معتقد باشید که مراودهٔ جنسی گناه است، بنابراین تکثیر نسل انسان اگرچه در صحیح‌ترین حالت انجام شود، زشت و گناه‌آلود است. هنگامی که مرد با همسر خویش رابطهٔ جنسی برقرار می‌کند (که همهٔ انسان‌ها این کار را مجاز و بلکه یک تعهّد می‌دانند) باید گناهکار باشد. بنابراین، نسل بشر (بر خلاف خواستهٔ خود خداوند) نباید تکثیر شود و جهان باید از نوع بشر خالی شود. بطلان تمام این مسائل ـ فکر می‌کنم ـ بر همهٔ عقلا واضح است».[1]

مونتاگو نیز همین خط استدلال را پیگیری و برتری‌های نظام حقوق زنان در اسلام را در مقایسه با انگلستان آن روز، برجسته کرده است. او که همسر سفیر بوده، به خاطر اینکه یک زن بوده از نزدیک با زنان زیادی در عثمانی ارتباط داشته و وضع و حال واقعی آنان را بسیار بهتر از سفرنامه‌نویسان مردی که به دنیای زن مسلمان فقط از پشت چادرش نظاره می‌کردند، درک می‌کرده است. مونتاگو در نوشته‌هایش این کژفهمی سفرنامه‌نویسان مرد را گوشزد می‌کند. به عنوان مثال او آرون هیل[2] و «برادران سفرنامه‌نویس»[3] او را مورد انتقاد قرار می‌دهد به خاطر تأسف خوردن بی‌جا بر «خانم‌های ترک که شاید بتوان گفت از همهٔ زنان جهان آزادترند،

1. John Toland, *A letter from an Arabian physician to a famous professor in the University of Hall in Saxony* (London, 1706?).
2. Aaron Hill.
3. "brethren voyage-writers".

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

و تنها زنانی هستند که در دنیا می‌توانند همواره از لذّت زندگی بهره ببرند، از مسؤولیّت‌ها معاف‌اند و همهٔ وقت خود را صرف دید و بازدید و حمام گرفتن و سرگرمی‌های دلپذیر و پول خرج کردن و ابداع آرایش و مُدهای جدید می‌کنند».[1] او با به سُخره گرفتن مفاهیمی مانند دوری از رابطهٔ جنسی و باقی ماندن بر بکارت[2] که به صراحت در مذهب کاتولیک و به صورت تلویحی در مذهب پروتستان، برای زنان ستوده می‌شود، تشویق زنان مسلمان به مادر شدن و فرزندآوری را در مکتب اسلام می‌ستاید. «فضایلی که محمد به زنان برای سعادت اخروی توصیه می‌کند اینست که در دنیا به گونه‌ای زندگی نکنند که بی‌فایده باشند، بلکه تا آنجا که ممکن است تلاش کنند که کودکان مسلمان به دنیا بیاورند. زنانی که باکره می‌مانند و بیوه‌هایی که مجدّداً ازدواج نمی‌کنند، در حالی که با گناه نابخشودنی می‌میرند، هرگز اجازهٔ ورود به بهشت نمی‌یابند.»[3]

چیزی که بیش از همه مونتاگو را مسحور کرده شخصیت مستقل زن مسلمان در مقابل شخصیت محجور زن انگلیسی است. در حقیقت، لیدی مونتاگو از این آگاه بوده که نظام حقوقی اسلام، زنان را به نحوی مورد حمایت قرار داده که در انگلستان آن روز باورنکردنی می‌نمود. در امپراطور عثمانی، زنان به صورت کامل، کنترل دارایی‌های خود را در اختیار داشتند، در مواردی در مورد طلاق، ذی‌حق بودند، به آنان ارث تعلّق می‌گرفت و می‌توانستند در مورد ازدواج‌شان ادعاهای مربوط به امور جنسی داشته باشند، در حالی که زنان انگلیسی در آن روز از این حقوق محروم بودند. در نظام حقوقی انگلستان زن مانند یک طفل محجور[4] تلقّی می‌شد و کنترل

1. Lady Mary Wortley Montagu, *The Turkish Embassy Letters*, ed. Malcolm Jack (London: Virago, 1994), p. 134.
2. Chastity and virginity.
3. ibid, p. 110.
4. femme covert.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

دارایی‌هایش در اختیار یک مرد قیّم قرار داشت. به عبارت دیگر، حقوق او به صورت مستقل در اختیارش نبود و در اختیار پدر و یا شوهرش قرار می‌گرفت که او را قیمومت می‌کردند. ولی در مقابل، «زنان ترک از خشم شوهران‌شان چندان نمی‌هراسند، همان زنان ثروتمندی که کنترل اموال خود را در اختیار دارند و پس از طلاق، این اموال را به علاوهٔ مبلغ دیگری که از شوهر می‌ستانند به همراه می‌برند. در مجموع، من به زنان ترک به عنوان تنها افراد آزاد در امپراتوری نگاه می‌کنم.»[1]

مونتاگو در مورد پوشش زنان مسلمان نگاهی مثبت دارد. از دید او، زنان مسلمان با دو روپوش که یکی سر آنان را به جز چشمانشان و دیگری تمام بدن‌شان را می‌پوشانید، نه تنها محدود و محصور نمی‌شدند، بلکه آزادی و تحرّک بیشتری می‌یافتند. «به سادگی می‌توان پی برد که آنها [زنان مسلمان] از آزادی بیشتری نسبت به ما [زنان انگلیسی] برخوردارند.»[2] مقصود مونتاگو از این آزادی، ناشناس ماندن زنان مسلمان پوشیده است، زیرا آنان که زیر پوشش پنهان شده‌اند، شناخته نمی‌شوند و حتی شوهران‌شان نیز از فعّالیت‌های روزانهٔشان مطّلع نمی‌گردند و بنابراین کمتر تحت کنترل قرار دارند.

به طور کلی در دوران پیش از استعمار با دو گونهٔ متفاوت از شرق‌شناسی مواجه هستیم. یکی کلیسا محور و ضد اسلامی است و ارزش و اعتباری برای دست‌آوردها و سنت‌های اسلامی قائل نیست. این جریان غالب است. دیگری، به عنوان نقّاد جریان نخست، در حاشیه قرار دارد و اسلام را نه به عنوان یک مکتب گمراه، بلکه به‌عنوان یک نمونهٔ موفق اصلاح‌شده از مسیحیت می‌داند. از دید این گونه شرق‌شناسان، باید از جنبه‌های مثبت اسلام درس گرفت و جامعهٔ واماندهٔ تحت

1. ibid, p. 72.
2. ibid, p. 71.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

نفوذ کلیسا را اصلاح کرد. یکی از این جنبه‌های مثبت، نظام حقوق زنان در اسلام است. هر دو این گونه‌ها نظر متعادلی نسبت به پوشش زنان دارند، اگرچه دیدگاه آنان در مورد نظام حقوق زنان کاملاً متفاوت است.

دوران استعمار

اوج شکوفایی، مهم‌ترین و تأثیرگذارترین دورهٔ شرق‌شناسی، دوران استعمار است. این دوران که متعاقب عصر روشنگری در اروپا شکل گرفت و از سال‌های پایانی قرن هجدهم آغاز شد و تا سال‌های پایانی قرن بیستم ادامه یافت، میراث‌بر همهٔ ساختارهای عداوت تاریخی کلیسا نسبت به اسلام بود.[۱] ولی نوع عداوت و دشمنی از سه جهت تغییر شکل داد. نخست آن‌که جنبهٔ مذهبی آن تغییر کرده و بر اساس استدلالات عقلانی بر پایهٔ یافته‌های علوم جدید و سکولار استوار شد.[۲] زبان‌شناسی جدید، یافته‌های باستان‌شناسی، مطالعات تاریخی، اجتماعی و حتی بیولوژیک بر اساس نظریهٔ تکامل داروین، جای گفتمان دینی کلیسا را می‌گرفت. بر اساس برخی استدلال‌های علمی جدید، نژاد انسان شرقی، پست‌تر از نژاد انسان غربی بود و بر اساس نظریهٔ تکامل داروین ادّعا می‌شد که نژاد اروپایی، نژاد برتر و متکامل و نژادهای دیگر از جمله شرقیان، گونه‌هایی مابین شامپانزه و انسان کامل بودند.[۳] نژادپرستی رفته‌رفته به یکی از ایدئولوژی‌های فراگیر در دوران استعمار تبدیل شد. اما انسان اروپایی نسبت به نژادهای دیگر بی‌تفاوت نمی‌ماند و

1. Said, *Orientalism*, p. 121.

۲. لازم به ذکر است که در دوران استعمار، اگرچه مبناي اصلي حکومت‌های استعمارگر سکولاریسم بود و دیگر آن دولت‌های تحت نفوذ کلیسا نبودند، ولی آنان همچنان از میسیونرهای مسیحی کمال استفاده را می‌بردند. با این کار آنان دو هدف را دنبال می‌کردند: نخست آن‌که توسط کشیش‌ها که به ظاهر افراد غیر سیاسی و غیر نظامی بودند، در میان بومیان جاسوسی می‌کردند. دوم این‌که با مسیحی کردن بومیان، علقه‌های سنتی آنان را قطع کرده و آنان را به یك تبعهٔ دولت استعمارگر تبدیل می‌کردند.

۳. برای مشاهده نمونه‌هایی از این نظریه نگاه کنید به:

3. Said, *Orientalism*, p. 233.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

می‌خواست مانند کلیسا که داعیهٔ جهانی داشت، آیین سکولار خود را جهانی کند. چنین بود که پارادایم اومانیسم و انسان‌محوری، جای پارادایم مسیحی را که در پی هدایت کردن مذهبی شرق کافر بود، می‌گرفت و شعارهای به‌ظاهر بشردوستانهٔ «مأموریت جهت متمدّن کردن»[1] که شعار استعمارگران فرانسوی بود، یا «تعهّد انسان سفیدپوست»[2] که شعار استعمارگران انگلیسی بود، به شعارهای اصلی شرق‌شناسان تبدیل می‌شد.

دوم آن‌که در پی تغییر موازنهٔ قدرت جهانی، از اواخر قرن هجدهم، غرب در مواجهه با شرق به قدرت برتر تبدیل شده بود. رشد بی‌سابقهٔ توان دریانوردی، ذخایر طلا و نقرهٔ فراوانی که از قارهٔ جدید (آمریکا) وارد اروپا می‌شد، اختراع ماشین چاپ و موتور بخار و عوامل دیگری دست در دست هم دادند تا تمدّن غرب را به تمدّن برتر تبدیل کنند. در چنین شرایطی غرب، به فکر تسخیر شرق افسانه‌ای افتاد و همهٔ نیروهای خود را در این راستا بسیج کرد. می‌توان ادّعا کرد که در آن زمان، شرق‌شناسان به نوعی پیشگامان این هجوم استعماری بودند. اگرچه آنان خود لباس رزم بر تن نمی‌کردند و به جنگ بومیان شرقی نمی‌شتافتند، ولی دولت‌های استعمارگر را در شناخت شرق و روحیات شرقیان یاری می‌کردند و جریان دست‌اندازی به شرق و کنترل شرقیان را تسهیل می‌نمودند.

بالاخره سومین تفاوتی که شرق‌شناسی در دوران استعمار به خود دید ـ که بیش از دو تفاوت دیگر به بحث مقالهٔ حاضر ارتباط پیدا می‌کند ـ این بود که با ترسیم یک چهرهٔ عقب‌مانده و غیر متمدّن و حتی خطرناک از شرق و سنّت‌های شرقی در مقابل غرب مدرن و متمدّن، شرق‌شناسی در پی آن بود که استعمار را به عنوان یک

1. "mission to civilise".
2. "white man's burden".

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

عمل انسان‌دوستانه توجیه کند و به این وسیله کمک بزرگی در جهت بازسازی وجههٔ غیر انسانی و خشونت‌بار دولت‌های غربی ارائه می‌داد. بدین صورت، کشتار و تجاوز و جنایات وحشیانهٔ استعمارگران در غارتِ منابع کشورهای استعمارشده، نوعی جهاد مقدّس جهت آشنا کردن بومیان وحشی با مظاهر تمدّن دانسته می‌شد. هر چه شرق داشت، مظهر عقب‌ماندگی و در مقابل، هر چه غرب داشت مظهر پیشرفت و تمدّن معرفی می‌شد. از چنین منظری، بدیهی بود که تنها راه نجات شرق از واپس‌ماندگی، غربی شدن[1] بود.

این سه ویژگیِ شرق‌شناسی در دوران استعمار، برگرفته از مطالعات ادوارد سعید در کتاب *شرق‌شناسی* است.[2] او به تفصیل، این ویژگی‌ها را در مکاتب سه‌گانهٔ فرانسوی، انگلیسی و آمریکاییِ شرق‌شناسی بررسی کرده و به وضوح، نشان می‌دهد که چگونه هریک از دانشمندان شرق‌شناس، (البته اگر آنان را دانشمندان واقعی بدانیم) راهگشایان و توجیه‌کنندگان فرهنگی استعمار در گفتمان آکادمیک بوده‌اند. بررسی نظریات تک‌تک این شرق‌شناسان در مورد حقوق زنان و پوشش زن مسلمان، از حوصلهٔ این مقاله خارج است. ولی در اینجا به بررسی نظرات یکی از آخرین میراث‌بران شرق‌شناسی دوران استعمار، برنارد لوئیس[3] به عنوان نمایندهٔ این طرز فکر می‌پردازیم.

لوئیس تفاوت میان وضعیت زنان در اسلام و غرب را ژرف‌ترین تفاوت میان این دو تمدّن می‌داند و معتقد است که زنان مسلمان در میان اقشار و طبقات اجتماعی، بدترین وضعیت را دارند. او می‌گوید:

از نظر سنّت و قوانین اسلامی، سه گروه از اصول عمومیِ اسلامی مبنی بر

1. westernisation
2. Said, *Orientalism*.
3. Bernard Lewis.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

برابریِ دینی و حقوقی، محروم هستند: غیر مسلمانان، بردگان و زنان. از یک جنبهٔ مهم، وضعیت زنان از دو گروه دیگر بدتر است. یک برده می‌تواند توسط مالکش آزاد شود و یک غیر مسلمان در هر زمان که بخواهد می‌تواند به میل خودش به اسلام بگرود و به وضعیت نابرابر خویش پایان دهد. ولی یک زن، محکوم است که تا ابد همان که هست بماند.[1]

لوئیس در ادامه، نقشی را که غرب به‌عنوان دایهٔ مهربان‌تر از مادر، برای کشورهای اسلامی بازی کرده است، مورد توجه قرار می‌دهد و اضافه می‌کند که غرب در مسیر متمدّن کردن شرقیان، تلاش کرد وضعیت هر سه گروه را بهبود بخشد و در نتیجهٔ تلاش‌های کشورهای استعمارگر غربی، در کشورهای اسلامی اقلیت‌های مذهبی شامل مسیحیان و یهودیان وضع نسبتاً بهتری پیدا کردند و اگرنه به‌طور کامل، لااقل از نظر اقتصادی، وضعیت برابری با دیگران یافتند. برده‌داری با تلاش‌های بریتانیای کبیر منقرض شد. ولی دستاوردهای غرب برای تغییر وضعیت زن مسلمان، کمتر از دو مورد دیگر بود. این دستاوردها همچنین بیش از پیش با مخالفت محافظه‌کاران مذهبی روبرو می‌شد. او به ویژه از گلایهٔ اسلام‌گرایان در ایران از این‌که در زمان شاه، زنان آزادی یافتند که حجاب را بردارند و روی خود، بازوان و پاهای خود را نپوشانند و با مردان به صورت مختلط در مدارس و در محل کار حاضر شوند، یاد می‌کند. از نظر لوئیس نزاع بر سر حقوق و پوشش زنان، یک درگیری ساده نیست، بلکه «نبردی است که ادامه خواهد یافت.»[2]

لوئیس کاملاً از اهمیت نمادین حجاب در میان مسلمانان آگاه است و از این‌رو آن را نبردی ادامه‌دار می‌داند. او می‌داند که پوشش اسلامی شامل چادر و روسری «برای زنان شرقی نماد است: از نظر زنان متدیّن، نماد تسلیم، و از نظر زنان آزادشده،

1. Bernard Lewis, *What Went Wrong* (London: Phoenix, 2002) p. 75.
2. Ibid, p. 77.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

نماد سرکوب.»[1] برای همین جنبهٔ مهم نمادین است که هم او و هم دیگر شرق‌شناسان توجه خاصّی به پوشش زنان دارند و آن را شاخص مهمّی برای سنجش میزان تمدّن و مدرن شدن می‌شمارند.

لوئیس سپس به دنبال یک نمونهٔ موفّق برای آزادسازی زنان در کشورهای اسلامی می‌گردد و مانند موارد دیگر، در این مورد نیز به کمال آتاترک می‌رسد. او اعتقاد خاصّی به آتاترک دارد و معتقد است که وی به عنوان قهرمان مدرن‌سازی تمدّن اسلامی «رهبری ممتاز و الهام‌پذیر»[2] بود که در قالب یک «انقلاب بزرگ نمادین» توانست «تمام ملّت خود را بالاجبار از یک تمدّن به تمدّن دیگر منتقل سازد.»[3] از دید آتاترک اروپا مهد تمدن بود و هرگونه پیشرفتی برای مردم ترکیه راهی جز غربی شدن نداشت. این دقیقاً همان تز استعمارگران و شرق‌شناسان بود و از این جهت نباید تعجّب کرد که او شخصیتِ محبوب مستشرقی همچون لوئیس است. البته لوئیس به خوبی از این نکته آگاه است که آتاترک یک دیکتاتور تمام‌عیار بود.[4] نیز می‌داند که هر قدر در یک کشور اسلامی، آزادی سیاسی بیشتر باشد، افکار عمومی کمتر اجازهٔ آزادسازی زنان به صورت غربی را می‌دهند و در حقیقت، در کشورهای اسلامی، فقط نظام‌های دیکتاتوری هستند که می‌توانند بر خلاف جریان افکار عمومی و سنّت‌های حاکم دینی و اجتماعی، وضعیت زنان و پوشش آنان را کاملاً غربی کنند. از این‌رو، عراق در زمان صدام حسین و جمهوری دموکراتیک یمن (جنوبی) که هر دو کشورهای کاملاً دیکتاتوری بودند از نظر آزادسازی زنان

1. Bernard Lewis, The Multiple Identities of the Middle East (London: Phoenix, 1998) p. 112.
2. Bernard Lewis, *The Emergence of Modern Turkey* (New York: Oxford University Press, 2002) p. 291.
3. Ibid, p. 267.
4. Ibid, p. 290.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

نمره بهتری از لوئیس می‌گیرند تا مصر که کشوری با فضای سیاسی بازتر نسبت به آن دو کشور بود.[1] در ایران نیز فقط دیکتاتوری مانند محمدرضاشاه توانست در زمینهٔ آزادی زنان، گام‌های جدی بردارد.[2] اما لوئیس مانند بسیاری دیگر از شرق‌شناسان، اعتقادی به افکار عمومی مسلمانان ندارد، و اگرچه به این مسأله تصریح نمی‌کند ولی در واقع، شرقیان را محجور و کوته‌فکر می‌داند و معتقد است که آنان قادر به درک مصلحت خویش نیستند. از نظر لوئیس، تنها راه درستِ پیش پای شرقیان همان راه غربی شدن است. حال ممکن است شرقیان خود قادر به تشخیص راه درست نباشند. اگر او برای افکار عمومی جوامع شرقی اعتبار و ارزشی قایل بود، لازم نبود که دموکراسی را فدای غربی‌شدن نماید و شخصی مانند آتاترک را که به اذعان او یک دیکتاتور بود و مخالف خواست ملت خود عمل می‌کرد، یک رهبر «واقعاً بزرگ»[3] بخواند و از اصلاحات وی تمجید نماید و او را سرمشق ملل دیگر اسلامی بداند.

لوئیس البته معتقد است که در کنار رهبرانی مانند آتاترک و شاه، این خودِ زنان هستند که در کشورهای اسلامی بیش از دیگران توانستند از حقوق خود دم بزنند و برای تحصیل آن بجنگند. در این زمینه قهرمان او طاهره قُرَّةالعین است. آن زن که به دین جدید علی‌محمد باب گرویده بود، با روی باز و «بدون چادر به سخنرانی پرداخت و چندهمسری را محکوم کرد.» به این جرم و جرایم دیگر به همراه لااقل ۲۷ بابی دیگر، به تعبیر لوئیس، به «شهادت رسید.»[4] از نگاه این شرق‌شناس شاخصِ دوران استعمار، چنان زنانی باید الگوی زن مسلمان باشند.

1. Lewis, *What Went Wrong*, p. 81.
2. Bernard Lewis, Islam in History: ideas, people, and events in the Middle East (Chicago and La Salle: Open Court, 1993) p. 271.
3. Lewis, *The Emergence of Modern Turkey*, p. 291.
4. Lewis, *What Went Wrong*, p. 105.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

اما صد اسف که نه لوئیس و نه دیگر شرق‌شناسان، وقتی را صرف این نمی‌کنند که قدری تأمل نمایند و ببینند آیا واقعاً نظام حقوق زن و خانواده در کشورهای غربی نتیجهٔ مطلوبی داده است که کشورهای اسلامی نیز مجبور به تبعیّت از آن الگو باشند؟ امروزه دوست و دشمن اذعان دارند که پاسخ منفی است. افول ازدواج، افزایش آمار طلاق، ظهور پدیده‌ی همخانگی و گسترش سریع آن، افزایش میزان تعداد مادرانِ تنها و بالاخره همجنس‌گرایی و به رسمیت شناخته شدن آن در بسیاری از کشورهای غربی، همه و همه دست به دست هم داده‌اند تا نهاد خانواده را تضعیف، و در نتیجه، جوامع غربی را از کارکردهای منحصر به فرد آن نهاد محروم کنند. امروز در آمریکا تقریباً از هر دو نوزادی که به دنیا می‌آیند فقط یکی از پدر و مادر ازدواج کرده برخوردار است و می‌تواند امید داشته باشد که سرپناه امنی را لااقل برای چند سال دوران کودکی خود بالای سر خواهد داشت. تولد خارج از کانون خانواده سرآغاز مشکلات متعدّدی در جهات تحصیلی، روانی، شغلی، عاطفی، اعتیاد، قربانی شدن در معرض جرایم و بعدها احتمال بیشتر ارتکاب جرایم توسط چنین کودکانی است.

واقعیت آن است که در دوران استعمار، نظرات شرق‌شناسان اغلب از همان الگوی لوئیس پیروی می‌کند و در این دوران در زمینهٔ حقوق زنان و پوشش اسلامی، با نظرات چندان متنوّعی روبرو نیستیم. بنابراین، باید لوئیس را نمایندهٔ خوبی برای شرق‌شناسی دوران استعمار دانست. او در ده‌ها کتاب و صدها مقاله‌ای که در مورد اسلام و خاورمیانه نگاشته است، هم میراث شرق‌شناسی دوران استعمار را به خوبی بازتاب می‌دهد و هم گاهی با حالتی دلسوزانه به ترحّم به شرق عقب‌مانده توصیه می‌کند که راه نجات آن منحصر در پذیرش بستهٔ فرهنگی غرب

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

بدون کم و کاست است.[1]

اما لازم به ذکر است که اگر واقعاً لوئیس و دیگر شرق‌شناسان دوران استعمار، دلسوز شرقیان بودند، به‌جای تشویق شرقیان به قبول چشم‌بستهٔ همه چیزِ غربی، به آنان می‌گفتند که تمدن پیشرو و فائق دوران که در سده‌های اخیر در کسب ثروت و علم و فناوری پیشتاز بوده ـ یعنی تمدن غرب ـ به دلایل متعدّد در برخی زمینه‌ها از جمله در صیانت و پاسداری از نهاد خانواده موفّق نبوده و آن را در معرض گسستی دردناک قرار داده است. پژوهش‌های علمی نشان می‌دهد که انتخاب این مسیر برای غرب بسیار گران تمام شده و پیامدهای آن در دهه‌های آینده بسیار خطرناک خواهد بود. اگر شرقیان به هر دلیل، در دو سدهٔ گذشته از جریان توسعه عقب مانده‌اند، حداقل، تاریخ، این فرصت را به آنان داده است که بتوانند نتایج اتّفاقاتی را که در کشورهای پیشرو افتاده، تجزیه و تحلیل، و راه خود را بر اساس تجربیات مثبت و منفیِ به دست آمده انتخاب کنند؛ انتخابی که پیشگامان توسعه از آن محروم بوده‌اند. اگر شرق‌شناسی دوران استعمار، چنین لطفی را در حق شرقیان نکرد، در دوران پسااستعمار روزنه‌هایی برای شرقیان باز شد که نسبت به واقعیت‌های حاکم بر الگوهای غربی، بینش عمیق‌تری داشته باشند.

دوران پسااستعمار

تمدن غرب در قرن بیستم، با آزمون‌های دشواری روبرو شد که در مجموع، باید اذعان کرد که نتوانست از میدان آن آزمون‌ها سربلند بیرون آید. از این‌رو بسیاری از نظریه‌پردازان معتقدند که جریان انحطاط تدریجی غرب از اوایل همین قرن آغاز شد.[2] قرن بیستم در زیر چکمه‌های غرب متمدّن، تبدیل به «جنایت‌بارترین قرن در

1. Lewis, *What Went Wrong*, p. 90.
2. Samuel Huntington, *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order* (Reading: Simon & Schuster, 2002) p. 51.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

تاریخ مکتوب بشری» شد. یکصد و هشتاد و هفت میلیون انسان در طول دو جنگ جهانی و در جریان خشونت‌های دیگر این قرن کشته شدند. در این قرن، بیشترین تلفات را مردم غیر نظامی و بی‌پناه متحمّل شدند و میزان تلفات آنان متأسفانه روند فزاینده‌ای داشت. در حالی‌که در جنگ جهانی اول، فقط ۵٪ تلفات جنگ را غیر نظامیان تشکیل می‌دادند، این نسبت در جنگ جهانی دوم، به ۶۵٪ افزایش یافت. اما در سال‌های پایانی قرن، این میزان به ۹۰٪ افزایش پیدا کرد. یعنی از هر ده کشته در جریان خشونت‌ها، نُه نفر را غیر نظامیانی تشکیل می‌دهند که غالباً بی‌گناه و حتی گاهی بی‌خبر از موضوع خشونتی بودند که بر آنها روا می‌داشتند.[1] این واقعاً جای سؤال دارد که آیا این روند کشتار بی‌گناهان که در طول تاریخ بی‌سابقه است، حرکت به سوی تمدّن یا توحّش بوده است.

در نیمهٔ دوم قرن بیستم، رفته رفته آشکار شد که تمدن غرب با مشکلات بنیان‌برافکنی مواجه است و توان برآورده ساختن بسیاری از وعده‌هایی را که داده بود، ندارد. هنوز در حومهٔ شهرهای بزرگ اروپا فقر و بیکاری و معضلات اجتماعی فراوان وجود داشت. ظلم و ستم‌هایی که غرب مدرن بشارتِ از میان برداشتن آنها را داده بود، در لباس جدیدی ظهور می‌کرد. برده‌داری سنتی از بین رفته بود، ولی برده‌داری نوین جای او را گرفت. بسیاری از بیماری‌های لاعلاج درمان می‌شدند، ولی در کنار آن، ابزار خشونت و کشتار بی‌سابقه‌ای مانند بمب اتم به‌کار گرفته می‌شد. دین و مذهب از سیاست کنار گذاشته شده بودند، ولی جای آنها را ایدئولوژی‌های خشنی مانند مارکسیسم گرفته بود که دنیا را بسیار ناامن می‌کردند و سایهٔ وحشت از یک جنگ اتمی همه‌جا را گرفته بود. از این‌رو، گروه‌های زیادی

1. John Keane, *Global Civil Society* (Cambridge: Cambridge University Press, 2003) p. 56.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم زبان به اعتراض گشودند. دهۀ ۱۹۶۰ اوج نهضت‌های اعتراض‌آمیز بود. یکی از این نهضت‌ها، نهضت فلسفی پست ـ مدرن بود که مبانی معرفتی مدرنیتۀ غربی را که مهد اصلی شکل گرفتن شرق‌شناسی دوران استعمار بود، زیر سؤال برد. از همین نهضت پست ـ مدرن بود که دانشمندی مانند ادوارد سعید برخاست و توانست پیکرۀ نحس و نامیمون شرق‌شناسی دوران استعمار را به چالش بکشد.

دوران پسااستعمار در چنین فضایی از اواخر قرن بیستم آغاز شد. در آن دوران، با دو گونۀ مختلف از شرق‌شناسی برخورد می‌کنیم که هر یک نمایندۀ گروهی از شرق‌شناسان است که در زمینه‌های مرتبط با حقوق و پوشش زنان سخن گفته‌اند. گونۀ نخست از شرق‌شناسی همان راه دوران استعمار را ادامه داد و هنوز سخنانی کمابیش مشابه برنارد لوئیس را نشخوار می‌کرد. همچون گذشته، توصیۀ این گونه از شرق‌شناسی این است که تنها راه پیش روی شرق، غربی شدن است. اما گونۀ دوم قدری متفاوت است. کسانی این گونه را ترویج می‌کنند که از ملعبه شدن شعارهای فمینیستی و آزادی زنِ غربی در دستان ایدئولوژی سرمایه‌داری به‌شدت گلایه دارند.

گونۀ نخست، یا همان امتداد شرق‌شناسیِ دوران استعمار توسط شرق‌شناسانی همچون مارتین کرامر،[1] دانیل پایپز[2] و تا اندازه‌ای، ژیل کِپِل[3] دنبال شده است. چون دو نفر اول، شاگردان لوئیس هستند، ولی کِپِل، متعلق به مکتب فرانسوی شرق‌شناسی است و دیدگاه وی قدری با لوئیس که ابتدا انگلیسی و سپس آمریکایی بود، متفاوت است، در اینجا به اختصار، نظرات او را در مواردی که به بحث ما مربوط می‌شود،

1. Martin Kramer.
2. Daniel Pipes.
3. Gilles Kepel.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

مرور می‌کنیم. کپل یکی از اعضای کمیته‌ای بود که در فرانسه قانونی را بررسی کردند که استفاده از پوشش اسلامی از جمله روسری را در مدارس دولتی ممنوع می‌ساخت. این قانون که در سال ۲۰۰۴ تصویب و اجرا شد، مبتنی بر جدایی دین از فضای عمومی جامعه بود و به این استناد که پوششی که نشان‌گر اعتقادات و تمایلات دینی افراد باشد، نباید در فضای عمومی مورد استفاده قرار گیرد، زیرا باعث ایجاد تفاوت و تعارض در میان شهروندان می‌شود، حجاب را برای دانش‌آموزان فرانسوی ممنوع ساخت.

این ممنوعیت پوشش در فرانسه ادامه یافت و در سال ۲۰۰۹ هرگونه استفاده از نقاب و پوشیه نیز ممنوع اعلام شد. به این خاطر زنانی که از این نوع پوشش استفاده می‌کردند جریمه و یا از برخی حقوق محروم می‌شدند. به عنوان مثال خانم فایزه سِلمی، یک مهاجر مراکشی، به خاطر تقیّدی که به پوشیدن صورت خود با نقاب داشت، با این‌که همه مراحل قانونی را طی کرده بود، از دریافت حق شهروندی فرانسه محروم شد. او در اعتراض گفت که هیچ کسی او را مجبور به پوشیدن نقاب نکرده و این انتخاب خود او بوده است. او سپس از افکار عمومی فرانسه سؤال کرد، من به انتخاب خودم، یک مسلمان معتقد و مقیّد هستم «آیا چنین حقی ندارم؟» در سال ۲۰۱۶ شهرداران بسیاری از شهرهای ساحلی پا را از این فراتر گذاشته و حتی پوشیدن بورکینی[1] را که نوع لباس شنای پوشیده برای بانوان است، در پلاژهای ساحلی ممنوع اعلام کردند.

واضح است که قانون منع حجاب، آزادی شهروندان فرانسوی را محدود می‌کند و مخالف بسیاری از شعارهای لیبرالیستی است که فرانسه خود را از سردمداران آن می‌داند. ولی کپل تلاش می‌کند که آن قانون را به‌نحوی در راستای آزادی فردی

1. burkini.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

جلوه دهد. او می‌گوید: امروزه گرایش‌های مذهبی از سَلَفی‌گری گرفته تا برخی مکاتب مسیحی و یهودی تلاش می‌کنند، «جماعت پیروان خود را در چارچوب‌هایی محبوس کنند که تعالیم‌شان مبانی اساسی آزادی وجدانیِ فردیِ شهروندان را نادیده می‌گیرد.»[1] به دیگر سخن، او می‌خواهد بگوید که باید اشخاص را از قید افکار محدود کنندهٔ دینی رها ساخت و به آنان آزادی واقعی فکری و وجدانی بخشید.

ارائهٔ چنین استدلال سستی از طرف یک اندیشمند فرانسوی در قرن بیست و یکم قدری مایهٔ شگفتی است. گویی فقط آن افکاری که کپل می‌پسندد، «آزادی وجدانی فردی شهروندان» را محدود نمی‌کند! ناگفته پیداست که قبول هر مکتبی، چه دینی و چه غیر دینی، چه اسلامی و چه مسیحی، یا سکولار و لائیک و حتی لیبرال، به منزلهٔ پذیرش نوعی چارچوب فکری و وجدانی است. هیچ نوع اعتقاد یا عدم اعتقادی نیست که ملزوماتی نداشته باشد. همین‌که یک شخص چیزی را می‌پذیرد یا نمی‌پذیرد، به معنی تن دادن وی به ملزومات آن پذیرش یا عدم پذیرش است. بنابراین آن آزادی وجدانی که کپل از آن دم می‌زند، برای خود وی هم وجود ندارد و او نیز در بند لائیسته گرفتار است. اما این‌که یک شخص، کدام اعتقاد را بپذیرد یا نپذیرد، مربوط به خود اوست و ربطی به دیگران ندارد. ولی ظاهراً کپل گمان می‌کند که شهروندان دین‌دار فرانسوی و به‌ویژه مسلمانان نیاز به قیمومت دارند که به آنها گفته شود از چه دست افکاری باید خود را آزاد سازند و به چه چیزهایی باید مقیّد شوند. اگر خوب دقت کنیم، متوجه خواهیم شد که در پس زمینهٔ فکری کپل، او هنوز خود را به عنوان یک دانشمند لائیک غربی، یک سر و گردن بالاتر از دیگران می‌داند و همچون لوئیس می‌خواهد افکار درست و متمدنهٔ خود را بر آنان

1. Gilles Kepel, *War for Muslim Minds: Islam and the West*, translated by Pascale Ghazaleh (Harvard University Press, 2004) p. 285.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

تحمیل نماید. گویی این شرق‌شناس در قرن بیست و یکم، هنوز شرقیان را کوته‌فکر می‌انگارد.

اصولاً نسخهٔ فرانسوی ایدئولوژی جدایی دین از سیاست که آن را لائیسیته می‌خوانند، سخت‌گیرانه‌تر از نسخهٔ انگلوساکسونی (انگلیسی و آمریکایی) است که آن را سکولاریسم گویند. در سکولاریسم، بیشتر تأکید بر جدایی نهادهای سیاسی و دینی است، یعنی جدایی دولت از کلیسا. حال آن‌که در لائیسیته تأکید بر جدای دین از کل فضای عمومی است. از این‌رو فرانسویان نسبت به برخورد با اقلیت مسلمان ساکن در فرانسه، نسبت به انگلستان و آمریکا سخت‌گیرانه‌تر عمل می‌کنند. کپل در این زمینه تأکید دارد که این کار بخاطر اینست که بنیان‌های ایدئولوژیک فرانسوی حفظ شود و از این جهت، دولت فرانسه مایل نیست همان روند مداراگونه‌ای را که در انگلستان نسبت به مسلمانان وجود دارد، اعمال کند. او با انتقاد از کسانی که زبان عربی را میان مسلمانان فرانسه ترویج می‌کنند، می‌گوید:

> هدف آنان این نیست که زبان فرانسوی را کنار بزنند، بلکه آنان می‌خواهند آن زبان را از ارتباطات ایدئولوژیک خود و «بدون خدا» بودنش جدا کنند، آن را از ارزش‌هایی که به عصر روشنگری و ولتر و روسو باز می‌گردد تهی سازند، و زبان فرانسوی را به وسیله‌ای برای تبلیغ اسلام تبدیل کنند، همان‌طور که اسلام‌گرایان بنیاد اسلامی لستر انگلستان،[1] زبان انگلیسی را به محملی برای انتشارات خود تبدیل کردند که به وسیلهٔ آن دامنهٔ تبلیغات اسلامی را تا حد امکان افزایش دهند.[2]

باری، نسخهٔ کپل برای جهان اسلام در کتابی که در سال ۲۰۰۴ با عنوان جنگ

1. Leicester Islamic Foundation.
2. Gilles Kepel, *Allah in the West: Islamic movements in America and Europe*, translated by Susan Milner (Oxford: Polity Press, 2004) p. 163.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

برای اذهان مسلمانان[1] منتشر کرد، بیان شده است. در آن نسخه، کپل روی نقش مسلمانان ساکن اروپا و آمریکا به عنوان حلقهٔ اتّصال میان جهان اسلام و مدرنیته تأکید می‌ورزد. از نظر او، مسلمانان ساکن غرب با درک عمیقی که از مفاهیم لیبرالیسم، سکولاریسم و دموکراسی پیدا می‌کنند، می‌توانند نسبت به مردم کشورهای خود الهام‌بخش باشند و آنان را در مسیر متمدّن شدن و غربی شدن یاری کنند. اگر زمانی در سده‌های میانه، علم و دانشِ مسلمانان از طریق اندلس به اروپا رسید و اروپا پایه‌های اصلی تمدّن را از مسلمانان فرا گرفت، امروز باید به فکر یک «اندلس نوین»[2] بود که این‌بار مسلمانان، مبانی تمدن را از غرب بیاموزند. با این‌که کپل خیلی این نسخهٔ تجویزی خویش را با آب و تاب بیان کرده است و دربارهٔ آن، کتاب، مصاحبه‌ها و مطالب زیادی را در رسانه‌های غربی عنوان کرده، گویی که یافتهٔ جدیدی را بیان می‌کند، ولی ناگفته پیداست که این حرف، همان سخن شرق‌شناسان دوران استعمار است که می‌خواستند غرب مدرن را مهد تمدّن نوین جلوه دهند و شرق را تشویق به غربی شدن نمایند.

گونهٔ دوم از شرق‌شناسی در دوران پسااستعمار قدری واقع‌بینانه‌تر و ژرف اندیش‌تر است. این گونه را باید نوعی بازتاب منفی از سوءاستفادهٔ نظام سرمایه‌داری از شعارهای لیبرالیستی و حقوق بشری و فمینیستی در جهت نیل به امیال امپریالیستی و سلطه‌جویانه در عصر جهانی شدن دانست. از دید این گونه متفکّران، در واقع، نظام سلطهٔ نوین نوع جدیدی از استعمار است که می‌خواهد منافع خود را در همهٔ جهان گسترش دهد. یکی از افرادی که این طرز فکرِ نقّادانه نسبت به غرب سرمایه‌داری را مطرح می‌کند خانم هِستر اِیسِنستِین در کتاب *فمینیسمِ اغوا شده*

1. *War for Muslim Minds*.
2. new Andalusia.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

است.[1] از دید اِیسِنستِین و گروهی از فمینیست‌های مارکسیست و نیز گروهی از پُست‌مدرنیست‌ها، ایدئولوژی سرمایه‌داری جهت جهانی کردن سلطهٔ خود در پی سوء استفاده از شعارهای جذّابی است که می‌خواهد با توسّل به آنها سلطه‌طلبی خود را توجیه نماید. آزادی زنان یکی از آن شعارهاست. حال آن‌که سرمایه‌داریِ سلطه‌جو و در رأس آن دولت آمریکا، اعتقاد عمیقی به آن شعارها ندارد و صرفاً از آن استفادهٔ ابزاری می‌کند. اِیسِنستِین در یک فصل کامل به مطالعهٔ شعارهای جورج بوش به‌هنگام حمله به افغانستان می‌پردازد که آزادی زنانِ در بند طالبان، یکی از محورهای اصلی بود که همواره مورد تأکید کاخ سفید قرار داشت. او معتقد است که نظام سرمایه‌داریِ جهانی‌شده، اصولاً در بند آزادی زنان نیست و فقط در پی گسترش سلطهٔ خویش است و می‌خواهد تمام تعلّق‌های سنّتی انسان‌ها را اعم از دین و قبیله و خانواده، قطع کند و فردگرایی را رواج دهد تا همهٔ مردم دنیا به امواج مصرف‌گرایی بپیوندند. نظام سرمایه‌داری، دشمن جوامع سنّتی است، چون نه مصرف‌کنندگان خوبی برای کالاها و خدمات متنوّع بازار سرمایه‌داری هستند و نه نیروی کار مورد پسند بازار سرمایه‌داری را، اعم از زن و مرد، تحویل می‌دهند. او که خود از نظریه‌پردازان باسابقهٔ فمینیست است، اذعان دارد:

> اگر [بپذیریم که] هدف اصلی جهانی‌شدن اینست که پیوندهای موجود در جوامع سنّتی قطع شود، پس [باید اذعان کرد برای نیل به این مقصود،] افکار فمینیستی راه حل خوبی است. سرمایه‌داریِ جهانی‌شدهٔ نوین هرچه به مناطق جدید، گسترش پیدا می‌کند و یا می‌خواهد سیطرهٔ خود را بر جوامع تحت نفوذش بیشتر کند، با گروهی از فرهنگ‌های سنّتی برخورد می‌کند. در نهایت، افکار فمینیستیِ معاصر، آن‌گونه که توسط سرمایه‌داری شکل داده شده است،

1. Hester Eisenstein, *Feminism Seduced: How global elites use women's labor and ideas to exploit the world* (Paradigm Publishers, 2010).

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

راهی برای برچیدن نفوذ فرهنگ‌های سنّتی است.[1]

خانم اِیسِنستِین اذعان دارد که اصولاً مشکل زنان افغانستان یا کشورهای اسلامی دیگر ـ چنان‌که بوش ادّعا می‌کند ـ این نیست که از زندگی خانوادگی و پوشش خود رها شوند. بلکه آنان پوشش خود را نوعی تعلّق به خانواده و موجب حرمت زن می‌دانند. او از یک مردم‌شناس نقل می‌کند که ابتدا در مشاهدات خویش در پاکستان، گمان می‌کرد که روبندی که زنان مورد استفاده قرار می‌دادند، نوعی «انزوای متحرّک» است. به گمان او حجاب، نوعی فشار بر زنان جهت کناره‌گیری از عرصهٔ عمومی بود. به این معنی که آن زنان اگرچه ظاهراً در جامعه حضور پیدا می‌کنند، ولی در حقیقت منزوی و محصور هستند. اما برخی در توصیف روبند به او گفتند که آن روبند، آزادی را برای زنان به ارمغان می‌آورد، زیرا همه‌جا را برای‌شان تبدیل به یک «خانهٔ متحرّک» می‌کند. با استفاده از روبند، آنان احساس می‌کنند که از همان امنیّتی برخوردارند که وقتی در خانهٔ خویش قرار گرفته باشند.[2] پس حجاب نه نماد حصر و انزوا، بلکه نماد آزادی در عین آسودگی و امنیت است.

اِیسِنستِین سپس با نقل از یک نویسنده که سال‌ها در مصر ساکن بوده است، در انتقاد به سیاست‌های جنگ‌طلبانهٔ بوش، خطاب به فمینیست‌های آمریکایی که گمان می‌کنند واقعاً دولت آنها آزادی را برای زنان مسلمان به ارمغان می‌آورد، می‌گوید:

> آیا احتمال نمی‌دهید گروه‌های مختلفی از مردم خواسته‌های متفاوتی [غیر از آزادی زنان از زندگی سنّتی] داشته باشند؟ بخواهند در خانواده‌های مقیّدشان بمانند و زندگی کنند؟ بخواهند آن طور که خدا می‌خواهد زندگی نمایند؟ بخواهند بدون جنگ زندگی کنند؟ من در مصر بیش از ۲۰ سال مطالعات میدانی داشته‌ام و به یاد نمی‌آورم که حتی یک زن از میان زنانی که در آنجا

1. P.194.
2. P. 190.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

> می‌شناسم ـ از فقیرترین زنان گرفته تا تحصیل‌کردگان بین‌المللی ـ هرگز افسوس بخورد که مانند زنان آمریکایی باشد. همان زنان [آمریکایی] که از اجتماع خود رانده شده‌اند، نسبت به خشونت جنسی و ناهنجاری‌های اجتماعی آسیب‌پذیرند، فقط به فکر کامیابی شخصی خود هستند و مسائل اخلاقی را در نظر نمی‌گیرند و به طور شگفتی نسبت به خداوند بی‌احترامی می‌کنند.[1]

او سپس به نقد نگاه بستهٔ فمینیست‌های آمریکایی می‌پردازد که گمان می‌کنند کسانی که در کشورهای اسلامی مانند ایران از حقوق زنان حمایت می‌کنند و خود را در چارچوب اسلامی مقیّد می‌دانند، طرف‌داران واقعی حقوق زنان نیستند. در صورتی‌که همان‌طور که آنان در یک چارچوب سیاسی زندگی می‌کنند که به شریعت اسلامی و رهبری مذهبی اهمیت می‌دهد، فمینیست‌های آمریکایی نیز در چارچوب سیاسی کشور خودشان محصور هستند.[2] شاید آمریکاییان متوجّه نباشند و خود را واقعاً آزاد تصوّر نمایند. ولی واقعیت آن است که آنان در چارچوب سرمایه‌داری ـ که اتفاقاً یک نظام سیاسی بسیار خطرناک است ـ زندگی می‌کنند و حتی افکار فمینیستی آنان خواسته یا ناخواسته در آن چارچوب و مطابق با منافع آن شکل می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

شرق‌شناسی به‌طور کلی مکتبی متنوّع و در حال تغییر است، اگرچه اساس آن مبتنی بر مسائل سیاسی و موازنهٔ قدرت میان دو تمدّن بزرگ و تاریخیِ اسلام و غرب و نیز روابط قدرت در داخل هریک از این دو تمدن است. بررسی سه پارادایم پیش از استعمار، استعمار و پسااستعمار نشان می‌دهد که یک‌دست‌ترین و دشمنانه‌ترین نوع شرق‌شناسی در دوران اقتدار غرب، یعنی دوران استعمار، شکل

1. Pp.190-191.
2. P. 192.

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

گرفت. در همان دوران بود که غرب در اوج قدرت خویش قرار داشت. در سال ۱۹۱۴ پیش از آغاز جنگ جهانی اول که قدرت غرب هنوز روند سیر نزولی خود را آغاز نکرده بود، ۸۴ درصد از کرهٔ خاکی تحت قدرت غرب اداره می‌شد و از نظر شاخص‌های جمعیت، قدرت اقتصادی و توان نظامی، تمدن غرب قابل قیاس با هیچیک از اقران خویش نبود. در همان دوران بود که غرب در اوج غرور قرار داشت و الگوی زندگی خود را برترین الگو می‌دانست و می‌خواست آن را به دیگران تحمیل نماید.

ولی در دو دوران دیگر، تنوّع در دیدگاه‌های مستشرقان به چشم می‌خورد. در دوران پیش از استعمار، در جریان نزاع میان کلیسا و منتقدان، آن منتقدانی که خود پیشگامان عصر روشنگری بودند، نه با نگاه منفی، بلکه با نگاهی جستجوگر به تمدن اسلامی خیره شده بودند و می‌خواستند از آن درس بگیرند. این تنوّع به صورت دیگری، در دوران پسااستعمار نیز به چشم می‌خورد. در آن دوران، شکست هیمنهٔ مدرنیته و ظهور مکتب پُست‌مدرن، مقارن با افزایش روند نزولی قدرت تمدّن غرب بود.

مسألهٔ حقوق و پوشش زنان همواره یکی از نقاط تمایز و تفاوت میان اسلام و غرب بوده است. این اختلاف که از زمان هخامنشیان و پیش از آنان به چشم می‌خورد، تا امروز نیز پس از گذشت ۲۵۰۰ سال، هنوز یکی از پرنمودترین اختلافات رفتاری میان این دو تمدّن را به تصویر می‌کشد. نوع پوشش زنان، بیش از این‌که یک اختلاف سطحی باشد، نشان از ریشه‌های عمیق تاریخی و فرهنگی دارد و هرگونه برخورد سطحی با آن موجب اختلالات درازمدت در روابط اجتماعی خواهد شد. اگرچه در ترکیه و ایران در اوایل قرن بیستم دو نظام دیکتاتوری آتاترک و رضاشاه، نسبت به برداشتن حجاب بانوان اقدام کردند، ولی هر دو کشور در

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]

همان قرن، شاهد بازگشت حجاب بودند. بازگشت به حجاب در ایران، که توسط رضاشاه با خشونت زیادی توأم بود، در اثر یک انقلاب سیاسی محقّق شد. اما بازگشت به حجاب در ترکیه در اواخر قرن بیستم میلادی، به عنوان یک پدیدهٔ کاملاً اجتماعی و به‌صورت فردی در میان برخی زنان و به ویژه دختران جوان قابل مشاهده بود. موج جدید جهانی بازگشت به حجاب، نشانگر عمق این سنت در شرق و در میان مسلمانان است و با فرهنگ و سنت‌های آنان ارتباطی وثیق دارد.

منابع

۱. شهرام جلیلیان، سید علی فاطمی، «پوشش زنان در ایران باستان؛ (مطالعهٔ موردی دورهٔ هخامنشیان)»، *فصلنامه تحقیقات فرهنگی*، سال چهارم، شماره ۳، پاییز ۱۳۹۰، صص۱ – ۲۲.

۲. ضیاء الدین سردار، *شرق‌شناسی*، ترجمهٔ محمدعلی قاسمی (تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷) ص ۳۰.

۳. محمد سمیعی، *خانواده در بحران* (تهران: اطلاعات، ۱۳۹۳) ص ۷۲.

۴. همان، ص ۸۸.

5. Edward Said, *Orientalism* (London: Penguin Books, 2003).

[Downloaded from safinahmagazine.ir on 2026-10-30]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1398.16.63.7.1]